

میتوان نمودهای با مشخصات زیر ارائه داد . هرگونه افزایشی در بازدهی کار با افزایش متناسبی در تولید وسائل تولید همراه خواهد بود ، اما تولید وسائل مصرف از میزان رشد جمعیت و مصرف طبقه سرمایه دار سریعتر رشد نمیکند . هنگامیکه تکنیک تغییر میکند ، کارگران و سرمایه از تولید وسائل مصرف به تولید وسائل تولید منتقل میشوند ؛ افراد و سرمایه به بیشتری به منظور تولید ماشین آلات و به منظور تولید ماشین و . . . در تولید ماشین آلات بکارگمارده میشوند ، اما تولید وسائل مصرف در مقایسه با افزایش ظرفیت تولیدی جامعه افزایش نمی یابد . تولید بیشتر و بیشتر — پر پیچ و خم میشود و بدینسان بازاری که سرمایه داری برای آن تولید میکند در درون خودش حای خواهد داشت ، اگر روابط درستی بین د و عامل صنعت وجود داشته باشد ، هیچگونه بحران اشباع تولید بوجود نرود نخواهد آمد . اگر چه قدرت خرید توده ها بسیار پائین باشد .

این استدلال میخائیل توگان — بارانوفسکی ، یعنی يك اقتصاددان غیر مارکسیست بود ، او مینویسد :

طرح هایی که در بالا به آنها اشاره شد بمنظور اثبات اصلی است که ممکن است پساً بخالفت روبرو گردد . مگر آنکه این روند بخوبی درك گردد ، یعنی ، این اصل که تولید سرمایه داری برای توسعه بازاری ایجاد میکند ، تا آنجا که توسعه تولید اجتماعی امکان پذیر است — البته اگر نیروهای تولیدی بدین منظور مناسب باشند — تقسیم نسبی تولید اجتماعی نیز باید سبب يك توسعه متناسب با آن برای تقاضا گردد ، زیرا در چنین شرایطی هر کالای تولید شده جدید نماینده ایجاد يك قدرت خرید جدید برای استفاده کالاهای

دیگر است . مهمترین دست آورد ، از مقایسه بازتولید ساده سرمایه اجتماعی با بازتولید آن در سطح وسیع ، آنستکه در يك اقتصاد سرمایه داری تقاضا برای کالا به يك معنسی از کل حجم مصرف اجتماعی جدا است : ممکن است حجم تراکم مصرف اجتماعی بطور کلی ، کاهش یابد در حالیکه همزمان با آن ، کل تقاضای اجتماعی برای کالا افزایش پیدا کند ، اگر چه این امر در نظر عقل سلیم " نامعقول جلوه کند . ۵۱ .

تنها يك عدم تجانس در نرخ توسعه در بخش صنعت میتواند سبب بحران گردد . اگر توسعه تولید عملاً نامحدود است ، پس ما باید فرض کنیم که توسعه بازار نیز به همین نسبت نامحدود است ، زیرا اگر تولید اجتماعی با تناسب توزیع گردد ، هیچگونه محدودیتی در توسعه بازار وجود ندارد بجز نیروهای تولیدی که در دسترس جامعه است . ۵۲ .

پیشرفت تکنیک با این حقیقت نمود پیدا میکند که اهمیت وسائل کار ، یعنی ماشین ، در مقایسه با کارزنده ، یعنی کارگر ، بیشتر و بیشتر افزایش می یابد . وسائل تولید نقش بسیار رشد یابندهای در روند تولید و در بازار کالا دارند . در مقایسه با ماشین ، کارگر هر چه بیشتر از صحنه خارج میشود و همچنین تقاضائی که نتیجه مصرف کارگران است در مقایسه با تقاضائی که نتیجه مصرف تولیدی وسائل تولید است نیز از صحنه خارج میشوند . کل عملکرد اقتصاد سرمایه داری حاصل است

مکانیزمی را بخود میگیرد که بخاطر خسرو وجود دارد و در آن مصرف انسان ها بشکل يك لحظه ساده در روند باز تولید و گردش سرمایه آشکار میگردد . ۵۳۰

در نوشته های دیگری توگان بارانوفسکی این نظر را به يك سخن واهی تنزل

میدهد :

اگر همه کارگران بجز یکنفر از آقان از صحنه تولید ناپدید شوند و ماشین جایگزین آنان گردد ، آن يك کارگر کل ماشین عظیم سراسری را بحرکت درمی آورد و باكمك آن ، ماشین های جدید را کالاهای مصرفی سرمایه داری را تولید میکند . طبقه کارگر ناپدید میگردد و موجب کمترین آشفته گی در روند توسعه سرمایه داری بوسیله خود آن نميگردد . دریافت سرمایه داران از انبوه کالاهای مصرفی کاهش نمییابد ، کل تولید یکسال در سال بعد از طریق تولید و مصرف سرمایه داران انجام شده و مورد استفاده قرار میگیرد . حتی اگر سرمایه داران بخواهند مصرف خورا محدود سازند ، هیچگونه مشکلی ایجاد نخواهد شد . در این حالت ، تولید بخشی از کالاهای مصرفی سرمایه داری بپایان میرسد و حتی بخش عظیم تری از تولید اجتماعی که شامل وسائل تولید و به منظور خدمت در توسعه بیشتر تولید است نیز بپایان میرسد . برای نمونه ، آهن و ذغال سنگ











































































